

نگاه

در مراسم بزرگداشت کیومرث پوراحمد مطرح شد اتفاقی که ۶۰ سال پیش برای تختی افتاد به شکلی تکرار شد

مراسم بزرگداشت کیومرث پوراحمد توسط کمیته فرهنگی انجمن نویسندگان و منتقدان سینمای ایرانی با همکاری کانون کارگردانان سینمای ایران در خانه سینما برگزار شد. در ابتدای این نشست مازیار فکری‌ارشاد نایب‌رئیس انجمن منتقدان و مجری مراسم، پیام جعفر‌گودرزی رئیس انجمن منتقدان را قرائت کرد. در این پیام به سال سخت سینما در سال ۱۴۰۲ اشاره شده بود. گودرزی در این پیام نوشته بود: «پوراحمد فیلم‌سازی ایران‌دوست و نگران آینده بود و می‌خواست ایرانی بماند». سپس عباس یاری، منتقد و نویسنده سینمایی با بیان اینکه علی‌رغم تمامی بحران‌های سینمای ایران و ترک‌هایی که به بدنه خانه سینما خورده، ادامه داد: همچنان چراغ این خانه روشن است و این کشتی در مقابل توفان‌های مختلف ایستادگی کرده است.

او با بیان اینکه کاش این مراسم در زمان حیات پوراحمد برگزار می‌شد و با آرزوی سلامتی برای بهرام بیضایی گفت: معمولا ما بعد از مدتی زاری، این افراد را فراموش می‌کنیم و برگزاری چنین مراسم‌هایی نشان می‌دهد که می‌خواهیم بگوییم هنرمند رفتی نیست و ماندنی است. این منتقد با بیان اینکه «در دوران هیس هستیم»، گفت: کوچک‌ترین عکس، مطلب و کلمه‌ای از جانب هنرمند واکنش گروهی را در فضای مجازی به همراه دارد و آنها شروع به توهین می‌کنند و پادشان می‌رود که این فرد «قصه‌های مجید» را ساخته و با دیدنش کیف کرده‌اند و حالشان خوب شده است. پوراحمد از فیلم‌سازیانی بود که در آثارش به بچه‌ها و قومیت‌ها توجه داشت، اگر شخصیتی را از کرمان به اصفهان می‌برد، او را به رنگ و بوی منطقه درمی‌آورد و این موضوع اتفاقی نبود، بلکه مطالعه می‌کرد و تلاش داشت به‌اصطلاح کُرک دست کسی ندهد. او به جای خالی علیرضا داوودنژاد، از دوستان نزدیک کیومرث پوراحمد در این مراسم اشاره کرد و گفت: پوراحمد دغدغه داشت، سینمای ایران برایش مهم بود. درباره کسی مطلب ناچور نوشت، پشت کسی ناچور نمی‌گفت. هرگز برای فیلم‌های خودش نمی‌گفت که هوای ما را داشته باشد برعکس تنها کسی بود که می‌گفت «من رو بچلوونید» اما خودش این کار را نمی‌کرد. در انتشار مطالبی سخت‌گیر بود و نمی‌خواست کلمه‌ای تغییر کند و اگر عکسی مورد پسندش نبود، کلمه می‌کرد. برایش آرزوی آرامش می‌کنم. تا زمانی که سینمای ایران هست، یاد او در قلب دوستدارانش خواهد بود. یاری در بخش دیگری از سخنانش خود با تأکید بر دورا هیس به واکنش‌های آخرین فیلم پوراحمد در جشنواره فیلم فجر اشاره کرد و گفت: آخرین فیلم پوراحمد، برایش تجربه دردناکی بود. در گوشه‌گوشه سالن هنگام نمایش فیلم او را هو می‌کردند. این کار زشتی بود و این اتفاق در هیچ جشنواره‌ای نمی‌افتد. اگر کسی از فیلم خوشش نیاید آرام از سالن خارج می‌شود. متأسفانه این موضوع را در نظر نمی‌گیرند که کارگردان با همسر و عوامانش در سالن نشسته‌اند و این حرکت ناچور است. امیدواریم شاهد اتفاقات بهتری باشیم.

ابوالحسن داودی، فیلم‌ساز نیز در سخنانی گفت: این مراسم‌ها باعث می‌شود بر این اصل بمانیم که سینما زنده است و می‌تواند از سخت‌ترین و تاریک‌ترین و بزرگ‌ترین دست‌اندازه‌ها عبور کند و به مسیر خود ادامه بدهد. داودی همچنین با اشاره به اینکه سینمای کودک بعد از انقلاب شکل گرفت، ادامه داد: سینمای کودک بیشتر متکی بر کودکی درون است. مهم‌ترین کارهای پوراحمد در حوزه سینمای کودک است، او شخصیت‌هایی خلق کرد که برای همیشه می‌ماند. پوراحمد در این زمینه بیشتر متکی به کودک درون بود تا تکنیک و دانش سینمایی. داودی سپس درباره تجربه حضور فیلم‌هایشان در جشنواره فیلم کودک یادآور شد: فیلم «شکار خاموش» پوراحمد مورد کمطلفی قرار گرفت و اگر مورد توجه بود، ژانر جدید و ماندگار در فیلم کودک ایجاد می‌شد. یا فیلم «شرم» پوراحمد که به بخش بین‌الملل راه یافته بود، اما چون مضمون فیلم، موضوعی خاص فرهنگ ایرانی یعنی رودریابستی بود، باعث شد درون داراون موضوع فیلم را متوجه نشوند و فیلم مورد توجه قرار نگیرد. این فیلم‌ساز ادامه داد: واقعا سؤال است فیلم‌سازی که توانسته بود با شیرینی شخصیت‌های جذاب و ماندگاری همچون مجید و بیبی را خلق کند، شخصیت‌هایی مطلقا ایرانی، چگونه باید به تلخی و زبان قاصر برسد؟ کیومرث پوراحمد دل کوچکی داشت، البته گاه زبانش به‌شدت تند می‌شد، اما این زبان تنگ در لحظه بود. داودی با بیان اینکه زمان درگذشت پوراحمد ایران نبوده و با شکل بد خبری‌اش را خوانده و بعد هم آن تصویر دردناک را دیده بود، گفت: هیچ‌گاه نتوانستم باور کنم؛ در این سال‌ها با تنگ‌شدن فضا روحیه‌اش خوب نبود و از رسیدن به فضای ایدئال ناامید شده بود. اما هیچ باورم نمی‌شد این اتفاق بیفتد و برایم قابل هضم نبوده و نیست.

این فیلم‌ساز گفت: حبیب احمدزاده نکته درستی را مطرح می‌کند که ما مردم بیشتر اهل جواب هستیم تا سؤال، به جای اینکه سؤال پرسیم تا پاسخ را بشنومیم و روشنگری شود، به جواب‌هایی که دوست داریم بشنومیم تکیه می‌کنیم. برخی کیومرث پوراحمد را چه در زمان حیات و چه پس از مرگش دارند نابود می‌کنند و با ظن خود با مسئله برخورد می‌کنند که گاه سطحی است و این خیلی بد است. ما واقعیت را به صورت کامل نمی‌دانیم و واقعیت می‌تواند همه چیز باشد، اما ما نمی‌دانیم، بنابراین حق قضاوت نداریم و حق نداریم ظن خود را به فضای خانواده ببریم. اتفاقی که ۶۰ سال پیش برای تختی افتاد، به شکلی تکرار شد.

محسن امیریوسفی، رئیس کانون کارگردانان سینمای ایران نیز در سخنانی گفت: سال گذشته، سال عجیب و غریبی داشتیم که به‌ارش با خبر مرگ کیومرث پوراحمد شروع شد و اوایل یابیز خبر قتل مهرجویی و همسرش. در چنین شرایطی واقعا به جای چراها و آیراکاش‌ها، صحبت‌های خاطربزرگانیز بگوییم که تسلی‌بخش خاطرات ما باشد. این کارگردان سپس در بخشی از سخنان خود گفت: پوراحمد، کودک درون جسوری داشت و جسارتش بیش از هم‌نسلان خود و نسل ما بود. در صحبت‌ها، واکنش‌ها و کنشگرایی‌اش از کودک درون و جسور حضور داشت و او را زنده نگه می‌داشت. عباس یاری، «قصه‌های مجید» را میراث ماندگار پوراحمد خواند و گفت: پوراحمد بارها گفته است «دل خوشی از کودکی‌ام نداشتم و آزار دیدم» و شاید این موضوع را به شکل دیگری در فیلم‌هایش به نمایش گذاشت و بیشتر فیلم‌هایش درباره کودکان و رابطه آنها با خانواده است. او به جای اینکه انتقام بگیرد، فشارهای روحی را که به بچه‌ها وارد می‌شود، نشان می‌دهد. «قصه‌های مجید» را بهترین کار او می‌دانم. داودی یاد از بیان اینکه نظرش همسو با یاری است، اظهار کرد: «قصه‌های مجید» علاوه بر اینکه در سینما تأثیرگذار است، در شناخت جامعه ایرانی نیز تأثیرگذار است؛ این فیلم تصویر جامعی از یک دوران اجتماعی ایران می‌دهد. صحنه‌هایی در این فیلم دیدم که تصویر ایرانی ناب است و به تکرار در این مجموعه رفتار ایرانی را دیدم یا فیلم رودریابستی. او، کیومرث پوراحمد در این زمینه از جهاتی شبیه مرحوم علی حاتمی بود. بخش عمده‌ای از ساختار فیلم علی حاتمی از ذهن خودش می‌آم. اما چیزی که کیومرث عرضه می‌کرد از تجربه و تخیلیش بود، پایه ساختگی نبود و پایه ساختگی زندگی تجربی ایرانی بود. فرهنگ دانشگاهی نبود. مهم‌ترین میراث «قصه‌های مجید» بود و با این فیلم

دینی را به گردن ایران و مدیران فرهنگی چهار و اندی دهمه دارد.

امیریوسفی نیز گفت: همان‌طور که به درستی اشاره شد «قصه‌های مجید» با نگاه ایرانی‌ای که دارد، پوراحمد را به علی حاتمی معاصر ما تبدیل می‌کند؛ این سریال با سربال‌های هم‌زمان خود تفاوت داشت. پوراحمد سینمای کودک را تجربه کرد و در میان هم‌نسلانش در این زمینه جسارت داشت. چنین دیگری را مراسم به زبان‌های متفاوتی که پوراحمد در آن طبع‌آزمایی کرده، پرداخته شد. در این بخش یاری به بحران‌های فیلم‌سازی و هزینه‌های بالای آن پرداخت و گفت: اگر فیلمی خوب درنیامده به این معنا نبوده که پوراحمد بلد نبود فیلم بسازد.



گفت‌وگو با حسین و کارن کیانی درباره به صحنه بردن نمایش مجلس توبه‌نامه‌نویسی اسماعیل بزاز

«مجلس توبه‌نامه‌نویسی اسماعیل بزاز» عنوان نمایشی است که این روزها در تالار مولوی اجرا می‌شود. نمایشی که تاریخ تأسف‌بار هنر نمایش ایران و سرگذشت اندوه‌بار نمایش‌سازان، نمایش‌نویسان و نمایشگران رنج‌دیده، کام‌ندیده و قدرنشناخته را روایت می‌کند.

حسین کیانی، نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان تئاتر، این بار سرگذشت یکی از مقلدان نمایش‌های دربار ناصرالدین‌شاه قاجار، اسماعیل بزاز را روایت کرده است. اسماعیل بزاز چنان‌که از لقبش پیداست، بزاز بود و از نمایشگری مایه داشت. او

✚ **نمایش‌نامه «مجلس توبه‌نامه‌نویسی اسماعیل بزاز» در ادامه دغدغه‌مندی شما درنگاه به فرهنگ ایرانی است. این نمایش‌نامه را هم می‌توان آینه‌ای از وضعیت انسان ایرانی دانست. طرح ابتدایی آن چه زمانی نوشته شد؟**

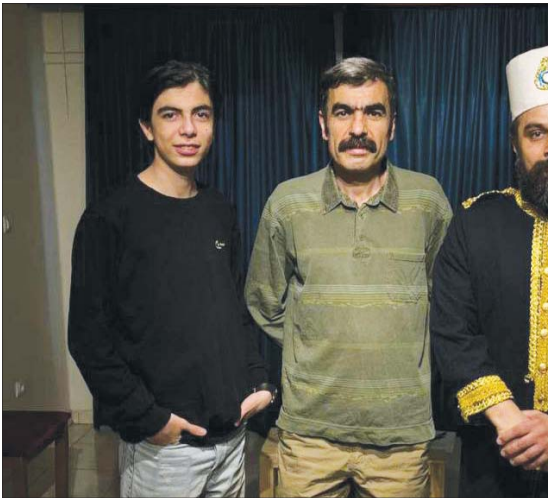
حسین کیانی: در نمایش‌نامه‌هایی مثل «زیستوار نمی‌میرند»، «پنهان‌خانه پنج‌در»، «تئاتر اجباری» و «تکیه‌ملت» که باز راجع به شرایطی بود که موجب تخریب و ویرانی تماشاخانه یا نمایش‌خانه تکیه دولت شده بود، در واقع وضعیت هنرمندانی را که در آن شرایط آسیب‌های روحی، جسمی و حرفه‌ای خوردند روایت می‌کرد. این مسیر همین‌طور ادامه پیدا کرد و مثلا «مضحکه شبیه‌بزل» هم برای همین دوره است. پنج، شش نمایش‌خانه تکیه دولت شده بود، در واقع وضعیت هنرمندانی را که در آن شرایط آسیب‌های روحی، جسمی و حرفه‌ای خوردند روایت می‌کرد. این مسیر همین‌طور ادامه پیدا کرد و مثلا «مضحکه شبیه‌بزل» هم برای همین دوره است. پنج، شش اثر دارم که در واقع شخصیت‌های اصلی آن هنرمندان عرصه نمایش یا نمایشگران هستند و مصائب، گرفتاری‌ها و رنج‌های نمایشگران در طول سده اخیر منظر من بوده و خب دغدغه‌های است که همواره با من بوده است. طرح این نمایش هم به حدود ۱۲،۱۰ سال پیش برمی‌گردد. طرح‌واره‌ای هم از آن در کتاب کانون کارگردانان، زمانی که خودم رئیس کانون بودم چاپ شد. حتی در ذهنم بود آن را با دو، سه‌ شخصیت بنویسم. فکر کردم شخصیت مولیر را هم در خیالات اسماعیل بزاز بیآورم. تا اینکه بالاخره قرعه به نام کارن خورد تا به سنی برسد و تجربه‌ای کسب کند و به عنوان کارگردان به او اعتماد کنم. شرایط به نحوی پیش رفت که این به شکل مونولوگ نوشته شد و کارن هم کارگردانی کرد. جالب اینجاست هیج‌وقت مونولوگ به این شکل نوشته‌شده بودم. پیش از این مونولوگی ژاننه به اسم «سربه‌نیست» نوشته بودم که شرایط اجرای آن در سال ۹۷ فراهم نشد و این نخستین مونولوگ من در حوزه نمایش‌نامه است که اجرا شد. برای خودم هم جالب بود مونودرامی که حال و هوای متفاوتی برایم داشت. توسط یک نفر دیگر اجرا می‌شود و من بیرون نظاره‌گر چطور اجراشدنش هستم و الا ن با دیدنش احساس می‌کنم که مونولوگ یا مونودرام ظرفیت زیادی دارد؛ مخصوصا در شرایط نابسامان تئاتر ما که دعوت از تعداد زیادی از بازیگران به لحاظ اقتصادی بسیار مشکل و هزینه‌بر است. فکر می‌کنم می‌توانم بسیاری از ایده‌ها و طرح‌هایی را که از قبل داشتم، به صورت مونودرام یا تک‌اجراگری بنویسم و فکر می‌کنم بازیگر توانایی مثل پرهوز پناهندگان، در وهله اول فکر می‌کردم به اثری که ماندگار توبه‌نامه‌نویسی اسماعیل بزاز» نمایشی است که می‌توان آن را در بسیاری از سالن‌ها به راحتی اجرا برد. دکور جمع‌وجوری دارد و به لحاظ تجهیزات اجرایی هم کم‌هزینه‌ست. این موارد ارزش‌ها، قدرت و توانایی‌های مونودرام یا تک‌اجرانویسی یا تک‌نمایشگری است. جالب اینجاست که کارن سه، چهار سالش بود که من در این طرح را نوشتم. تقدیر گشت تا اینکه یک روز او این نمایش را روی صحنه برد.

✚ **کارن روی صحنه بردن نمایشی از پدر چطور بود؟**

کارن کیانی: برای تجربه اول چیزی که از بازتاب‌های نمایش بین مخاطبان متوجه می‌شوم، رضایت‌بخش بوده است. نمایش مورد استقبال قرار گرفته و برای خودم هم به عنوان تجربه اول، تکان‌دهنده است. در وهله اول فکر می‌کردم به اثری که ماندگار نباشد و مورد استقبال قرار نگیرد تبدیل شود، اما وقتی در روند اجرای آن قرار گرفتم و تمرینات شروع شد نظرم تغییر کرد. یک بار این متن در جشنواره چندرسانه‌ای میراث فرهنگی در شهر قزوین به شکل محیطی اجرا شد و مورد استقبال قرار گرفت و عنوان نمایش دوم را کسب کرد و از همان زمان تمرین‌ها را شروع کردیم. در این روند با حضور نویسندگانی که همیشه بزرگ گروه بوده و همیشه حواستش به گروه است، روند خوبی را طی کردیم و فکر می‌کنم به نتیجه قابل قبولی رسیدیم. بخشی از جذابیت نمایش هم به دلیل بازی خوب پرهوز پناهنده است؛ بازیگر باسابقه و قدیمی تئاتر که سابقه بازی در نمایش ایرانی را هم دارد.

✚ **آقای کیانی از اجرای نمایش راضی هستید؟**

حسین کیانی: همان‌طور که کارن اشاره کرد، تجربه اجرای محیطی داشتیم، البته با یک بازیگر دیگر. شرایط طوری نبود که بازیگر ما به این اجرا برسد و ما را همراهی کند. البته تجربه اجرای پیشین کمک‌کننده بود. آن زمان خیلی به فکر اجرای عمومی نبودیم، اما بعد با تغییراتی در مناسب‌کردن اجرا برای سالن، به این نتیجه رسیدیم‌که اجرای عمومی برپیم و توافق مشترکی روی روی پناهنده داشتیم، نکته مهم این است که این



گفت‌وگو با حسین و کارن کیانی درباره به صحنه بردن نمایش مجلس توبه‌نامه‌نویسی اسماعیل بزاز

روایتی از درد پایان‌ناپذیر هنرمندان ایرانی



بهناز شیربانی

که ابتدا در جمع دوستان خوشمزگی می‌کرد و آنها را می‌خنداند، به مرور در مجالس اعیان هم حاضر شد. اسماعیل به همراه کریم‌شیره‌ای یکی

اثر گذشته‌از ارزش‌های اجرایی می‌تواند اثری آموزشی یا پداگوژی هم تلقی شود. یعنی اثری تعلیمی است که کارن را به آن توصیه کردم. از کارن خواستم نمایش‌ها و جامعه‌شناسی دوره قاجار را بخواند؛ به این دلیل‌که به نظرم دوره قاجار مهم‌ترین تأثیرات را بر تئاتری که به ما رسیده، داشته است. این زمان نقطه شروع ورود تئاتر به شکل غربی خودش است و می‌دانیم یکی از اوجگاه‌های نمایش‌های سنتی و آیینی به‌خصوص تعزیه دوره قاجار بوده است. از این جهت تأکید می‌کنم این نمایش اثری تعلیمی و آموزشی است که می‌تواند مورد توجه هنرجویانی مثل خود کارن و هنرجویان هنرستان هنرهای زیبا که خود کارن در آن درس می‌خواند، باشد.

کارن کیانی: در ابتدای صحبت‌مان به فرهنگ دوره قاجار اشاره شد و از این حرف زدیم که این متن به نوعی آینه‌ای از دوره قاجار است که رویه‌روی مخاطب الان قرار می‌گیرد. زیرمن این نمایش‌نامه هم وجود همین آینه است. در همان تقلیدهای دوره قاجار هم معمولا مقلدها و تقلیدچی‌ها حرف‌ها و کله‌های خودشان را به شکل کمیک با زبان طنز و کنایه به وضعیت جامعه مطرح می‌کردند و همین در زیرمتن نمایش‌نامه قرار گرفته و در دیالوگ‌ها هم گنجانده شده است. این آینه رویه‌روی تماشاگران قرار می‌گیرد تا به خودشان همان‌طور که هستند نظر کنند.

حسین کیانی: در واقع نمایشگر به نوعی برای مخاطب آیینگی یا آینه‌داری می‌کند و نکته مهم‌تر اینکه دغدغه‌های مطرح‌شده در نمایش‌نامه همچنان وجود دارد. بیست‌وچند سال پیش که کارم را به شکل حرفه‌ای شروع کردم، دغدغه‌ها همین بود و همچنان هست. گویی که باید برگشت زد به شعر معروف صائب تبریزی می‌گوید: «روزگی که برف سرخ ببارد ز آسمان، بخت سیاه اهل هنر سبز می‌شود». فکر می‌کنم این تقابل‌که در نمایش‌نامه هست برای کارن هم جذاب بوده. این تقابل قدرت و هنر، سیاست و هنر کاملا مشخص است. در اینجا مشخصا اشاره می‌کنیم‌که چه نیرویی از بیرون نمایشگری را مثل اسماعیل بزاز که می‌تواند تمثیل همه نمایشگران، کارگردانان یا نمایش‌نامه‌نویسان قرار بگیرد، مجبور می‌کند که هنرشان را ترک کند؛ یعنی از هنرش دوری کند یا از هنرش به تعبیر نمایش‌نامه توبه کند! این تقابل دلمی است.

کارن کیانی: انگار هنر را به تسخیر خودش درمی‌آورد و همین تقابل به شکل دیگری هم در همین نمایش‌نامه نشان داده می‌شود. تقابل هنرمندی مثل کریم‌شیره‌ای که طی توصیفاتش که از کریم‌شیره‌ای هست، هنرمند شیرین و توانایی بوده، ولی ارتباطش با دربار و دستکاه باعث می‌شود او هم در تقابل با استبداد بزاز قرار بگیرد.

حسین کیانی: به نوعی کریم‌شیره‌ای به نوعی فرمایشی یا سفارشی‌ساز بوده، ولی اسماعیل‌که جایی نقد تندی به کریم می‌زند، راه دیگری می‌رود. البته جایی هم اشاره می‌کند که کردار کریم‌شیره‌ای به خودش مربوط است و روحیه مصالحه‌جوی خودش را دارد. ولی خب نقد تندی به کریم شیره‌ای دارد. اما این تقابلس را بین آنها می‌بینیم که گویی تقابلی پایان‌ناپذیر در جامعه فرهنگی ماست و الا ن هم به نوعی این تقابل دیده می‌شود. به‌هرحال هنرمند باید زبان گویای جامعه خودش باشد و نمی‌تواند از این مهم‌ترین وظیفه خودش دوری کند؛ چون هنرمندبودن فقط دانستن و بیраستن و تسلط بر تکنیک هنری نیست؛ این محتوا و ارزش‌های بیانی هنرمند است که باقی می‌ماند و خب اگر هنرمند زبان گویای جامعه خودش نباشد و ناهنجاری‌ها را نتواند انعکاس بدهد، پس اساسا چه هنری دارد و چه وظیفه‌های غیر از این دارد؟ وقتی شرایطی فراهم باشد که هنرمند به محض اینکه این آینه را دست بگیرد، مورد عتاب و خطاب و تحت فشار قرار بگیرد، طبیعتا می‌ترزوی می‌شود یا گوشه‌گیر یا خودکشی می‌کند.

✚ **گاهی شرایط هنرمندان را به ورطه‌ای دیگر می‌برد.**

کارن کیایی: آن هم نوعی کنش است. ما در تئاتر افرادی مثل عباس نعلبندیان را داشتیم‌که به همین سرنوشت دچار شد. او هم ممنوع‌الکار شد و هم کتاب‌هایش اجازه چاپ پیدا نکرد و در یک فقر مطلق خودکشی کرد و الا ن کتاب‌هایش به قیمت کزاف فروش می‌رود.

حسین کیانی: پولش هم به جیب دلال‌ها می‌رود.

کارن کیانی: قدر هنرمند را تا وقتی هست و مشغول نمایشگری است، باید دانست؛ تا وقتی هنرش را به عرصه می‌گذارد.

شوق

یادداشت

پرواز موزیسین در سپهر قاره سبز ققنوسی برخاسته از خاکستر نجواها



امیدمافی

خُنیاکر خسته به طرز عجیبی در ۷۸سالگی دوباره متولد شده است، او دست بر گیتار پیس خود بر قطار خبرهای داغ سوار شده، بی‌آنکه ریل‌ها جابه‌جا شوند یا راه‌های نرفته در آغوش مقصد آرام بگیرند. وایرال‌شدن ترانه ماندگار «گل یخ» در اتمسفر مجازی و رسیدن پای این نغمه نغز به سایت باشگاه «من‌سیتی» در جزیره و «اینتر» و «یووه» در کالجو، نوای گوش‌نواز کوروش یغمایی را در قاره سبز بر زبان تیغوسی‌ها نشاندہ است.

روزگاری دیر و دور مهدی اوخان‌لنگرودی پیش از تمام‌شدن در غروب وین، چکمه‌ای را به پدر بی‌تکلف موسیقی راک ایرانی تقدیم کرد. دل‌سروده‌ای که به دست اکیپ «رایچرز» در تهران قدیم به ترنمی مظنن بدل شد و تقدیر به‌گونه‌ای رقم خورد که دست آخر آقای آهنگ‌ساز، خود این نغمه را هجی کرد و خواند و از

زمان پیشی گرفت.

«گل یخ» در سال‌های انزروی ناخوابسته یغمایی هرگز از آرشیو خاطرات پاک نشد و غرقه در حافظه جمعی نسل دیروز و امروز، به پناهی برای اوقات بی‌پناهی و رنجوری آدم‌های این کهن بوم و برّ بدل شد.

کوروش یغمایی گرچه در سرزمین مادری قدر ندید و سال‌ها قد نپراشت اما انتشار بخشی از آثارش توسط کمپانی غول‌پیکری در نیگه دنیا، او را به سوی مارکت متنوع موسیقی کیتی رهنمون کرد. این‌گونه شد که در روزهای عسرت و حسرت که روی رایکینچر حصیری‌اش در حوالی خزل دل به آفتاب ولرم سپرده بود و نمی‌توانست «تفنگ دسته‌نقره»

را روی استیج بر کند و «ماه و پلنگ» را به ملاقات هم بفرستد، آن سنوئر از آب‌ها در جغرافیایی غریب، قطعات رمیده از رف‌ها، بازارها را تسخیر کرد و نام جامعه‌شناس سلاکت را در قامت آهنگ‌ساز و خواننده ایرانی در کلاسی جهانی مطرح کرد. یغمایی که از پی سال‌های میانی دهه ۷۰، دوباره از چشم‌خانه‌ها دور شده بود، یک بار دیگر با «گل یخ» در هرم نسیان بعضی نفرات، نامش را پرطینس کرد و از قلب لندن تا آن سوی میلان به رمز پیروزی دواتش‌های خمل‌ساز بدل شد. حالیہ سالکان باختری که از بدقیقه اکتون مرور می‌کنند تا نشان دهند از مجازستان نه‌چندان محبوب تا سکوهای مشعوف



راه زیادی نیست. صدالبتہ این تنها اثر مانای مردی با سبیل‌های پریشت نبوده و نخواهد بود و او در همه این سال‌ها با ترانه‌های رنگارنگش از «کابوس» تا «آرایش خورشید» صحنه‌ها را پیرایه و بزک کرده است. شاید ۷۸سالگی برای میلاد روان خسته هنرمندی که از راه‌های سربه‌مهر خویش را واگویی نکرد، کمی دیر باشد، اما این روزگار است که هراک اراده کند، در خلوت و جلوت سر از غار تنهایی نام‌آوران درخواهد آورد و قالب روح بیک سرودگویی بی‌بدیل را کنار می‌زند. کوروش یغمایی اینک به گونه‌ای دیگر برگشته و سپهر موسیقی را در جایی دورتر از خانه پدري فروزان کرده است. این را استوری‌ها و کیشن‌ها در انبوه لایک‌ها گواهی می‌دهند. پس گریزی نداریم جز اینکه خط‌خطی‌های جیبی سردی را که در پیرانه‌سری طلوع چشم‌نوازی کرده تا اطلاع ثانوی فراموش کنیم و به این بیندیشیم که گاهی از خاکستر خاک‌گرفته نجواها ققنوسی زاده می‌شود؛ ققنوسی در باران!

۹۴

ادامه در

صفحه ۱۲